



شهید فاسم سلیمانی

شهید ابوبهی المهندس

شهید مصطفی جمران

شهید دوارادو آینیلی

شهید حسن شامری

شهید حسن طبرانی مقدم

شهید حسین حمدانی

شهید حسن فخرزاده

شهید سید شیرازی

شهید محسن ججی

شهید سیدمحمدباقر حکیم

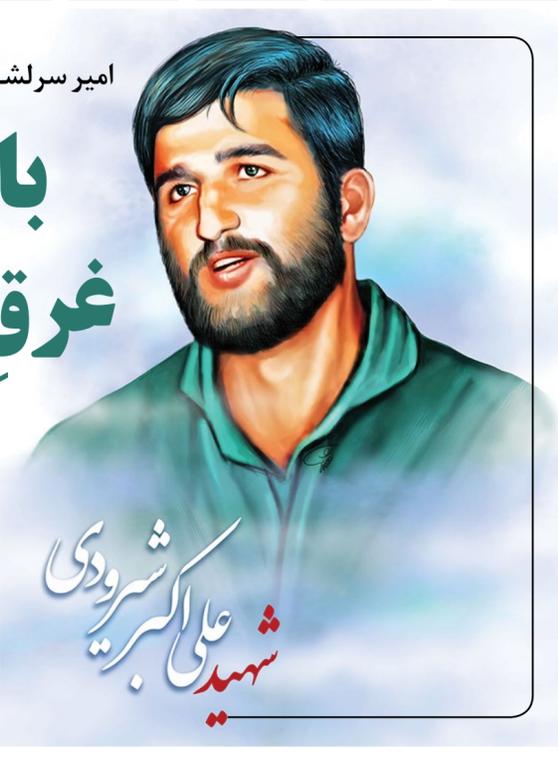
شهید عماد مغنیه

شیخ ابراهیم زکراکی

دکتر رمضان عبدالله

سردار ابراهیم محمدزاده

سیدصن نصرالله



هم سرتیپ بود هم خوشبختیا هم دلیر بود هم شجاع! هم آقا بود هم غیورا فرزند شالمیزار بود. مهربانی و معرفت از او می‌بارید، معروف بود به مالک اشتر زمان! ششبه به مالک اشتری که جسور بود، مردانه می‌جنگید و لشکری از رشادتی می‌هراسیدند، اما مقابل حضرت سخنی جز اطاعت نمی‌گفت.

چوانی چهارشانه و رشید، امسا محبوب با می‌گفت: ای کاش من آن تسبیح بودم، من آن مرانه و چمن زیر پایش بودم، من آن آهن بالگرد بودم که حتی به آن تسبیح در دستم هم غبطه می‌خورم، که ای کاش من آن تسبیح بودم، من آن مرانه و چمن زیر پایش بودم، من آن آهن بالگرد بودم که حتی به آن تسبیح در دستم هم غبطه می‌خورم،

خلبانی که برای زنده نگه داشتن اسلام و میهن

اسلامی با به جبهه‌های حق علیه باطل گدناشت و لباس رزم بر تن کرد، بدون چشم‌داشتی به درجات و ترفیعات نظامی، با دلی پاک و عشق به خاک و وطن

بر فراز عرش خداوند اوج می‌گرفت تا روی ابرها و در چشمش بر هم زدنی با بالگرد توپ و تانک دشمن تا منهدم می‌کرد.

شهیدی که هنوز که هنوز است هواینورز ارتش به خود می‌یابد برای تربیت چنین خلبانی وهم‌ساله در روز ۲۹ فروردین روز ارتش جمهوری اسلامی ایران بگوشه و عکس‌هایش را روی در و دیوار شهرها می‌بینیم.

شهید علی منیف اشمر از مقاومت اسلامی لبنان در یکم فروردین ۱۳۷۵ در عملیاتی استشهادهی که تلفات زیادی از صهیونیست‌ها گرفت، به شهادت رسید و فصل جدیدی در مبارزات جهادی محور مقاومت شگود و در لبنان به «قمر الاستشهادیون» معروف گردید.

علی منیف اشمر در سال ۱۳۵۵ در کویت متولد شد و برای برادر بزرگ‌ترش محمد که از نیز از شهیدای حزب‌الله است، هر دو لبنانی‌الاص‌ل‌های بودند که به خاطر شغل و مهاجرت پدرشان، در کویت به دنیا آمده مدتی آنجا زندگی کرده بودند. پدرشان مُنیف اشمر می‌توانستند یک زندگی بدون نغدغه‌ای داشته باشند و در بهترین دانشگاه‌ها تحصیل کنند، اما تربیت مذهبی و سرشت پاکی که هر دو داشتند، باعث شده بود تا از نوجوانی مسیر جهاد و شهادت را انتخاب کنند.

دو برادر شهید استشهادی

پیش از شرح زندگنامه علی منیف اشمر، خوب است که بگویم هم به زندگنامه و نحوه شهادت برادرش

شکوه وعده صادق دلیل روشن ماست

میان قلعه شب برق پرچمت پیداست که کوه در دل طوفان همیشه پارچاست

دلت به وسعت دریاست، شانه‌ات صخره تویی همان که تلاقی صخره با دریاست

به ذوالفقار نگاهت شکسته شد خبیر ز تیغ تیز کلاحت قیامتی برپاست

قسم به عصر، سحرگاه فتح نزدیک است شکوه «وعده صادق» دلیل روشن ماست

تو را ز کثرت دشمن هراس در دل نیست که نسل فاطمه را اقتدا به عاشوراست

تویی که جرأت طوفان شدن به ما دادی میان مهرکه‌ها از خورش‌مان غوغلاست

در ازدحام حوادث در این شب تاریک امید ما به سحرگاه روشن فرداست

بگو به مردم مظلوم و بی‌پناه جهان که راه جاره فقط دست مهدی زهراست

مهدی چراغ‌زاده

تر وجود علی‌اکبر تنها چیزی که نمی‌یافتی شجاع! هم آقا بود هم غیورا فرزند شالمیزار بود. مهربانی و معرفت از او می‌بارید، معروف بود به مالک اشتر زمان! ششبه به مالک اشتری که جسور بود، مردانه می‌جنگید و لشکری از رشادتی می‌هراسیدند، اما مقابل حضرت سخنی جز اطاعت نمی‌گفت.

چوانی چهارشانه و رشید، امسا محبوب با می‌گفت: ای کاش من آن تسبیح بودم، من آن مرانه و چمن زیر پایش بودم، من آن آهن بالگرد بودم که حتی به آن تسبیح در دستم هم غبطه می‌خورم،

خلبانی که برای زنده نگه داشتن اسلام و میهن اسلامی با به جبهه‌های حق علیه باطل گدناشت و لباس رزم بر تن کرد، بدون چشم‌داشتی به درجات و ترفیعات نظامی، با دلی پاک و عشق به خاک و وطن

بر فراز عرش خداوند اوج می‌گرفت تا روی ابرها و در چشمش بر هم زدنی با بالگرد توپ و تانک دشمن تا منهدم می‌کرد.

شهیدی که هنوز که هنوز است هواینورز ارتش به خود می‌یابد برای تربیت چنین خلبانی وهم‌ساله در روز ۲۹ فروردین روز ارتش جمهوری اسلامی ایران بگوشه و عکس‌هایش را روی در و دیوار شهرها می‌بینیم.

محمد منیف اشمر که وی نیز از شهیدای استشهادی است، بیندازیم. علیرضا اکبری، رئیس اداره امور گلزار شهدای تهران و مسئول خانه شهید در بخشی از یک گفت‌وگوی تفصیلی با خبرگزاری تسنیم در روز ۱۹ فروردین در مورد ارادت شهید محمد منیف اشمر به شهدا و نحوه شهادتش خاطر‌نشان نموده است:

«هیچ وقت یاد نمی‌رود شهید محمد منیف اشمر برادر شهید علی منیف اشمر به گلزار شهدای بهشت زهرا رفت‌وآمد داشت. یک ماه قبل از شهادتش به گلزار آمده بود. با محمد خیلی عیاشی شده بودم. وقتی با هم بود، در گلزار راه می‌رفتم و شهیدا را به او نشان می‌دادم، حواسم نبود و پایم روی سنگ مزار شهدا رفت. محمد به من گفت که: «هنی مراقب باش پایت روی مزار شهدا نرود.» یک روز کامل هم با من منیف بودیم. وقتی سر مزار شهدا با هم می‌رفتم، می‌گفت: «این شهدا رهبران ما هستند.» می‌گفت: «اولین عملیات استشهادی را حسین فهمید انجام داد و او به ما عملیات استشهادی را یاد داد.» قبل از پیروزی حزب‌الله در جنگ ۳۳روزه بود.

«هیچ‌وقت یاد نمی‌رود، سه او گفتم: «محمد، خیلی خجالتی بودم. هر چه می‌فتم و شهیدا را به او نشان می‌دادم، «و» چندین نفر هستند که این روزها این حرف را به من می‌زنند. از دیدنش من این انگشتی را از حضرت آقا گرفتم. این چندمین نفری هستی که می‌گویی نوربالا می‌زنی. در اصطلاح شما نوربالا یعنی چه؟» گفتم: «یعنی شهید می‌شوی.» ۲۱ روز بعد از آن روز ما در کنار

شهادت محمد منیف اشمر را در درگیری تن‌به‌تن با اسرائیلی‌ها شنیدیم. محمد هم مثل برادرش علی، جزو استشهادیون به درجه فیعیق شهادت رسید.»

سلاح به دست گرفتن علی در سیزده سالگی

علی منیف اشمر، یازده دوازده سال بیشتر نداشت که به کشافه المهدی (عج)جمعیت جوانان و نوجوانان فعال در مقاومت اسلامی) پیوست و نامش در گردان ثامن‌المحجوب(ع) ثبت گردید. این جمعیت برای جذب و تعلیم نوجوانانی ایجاد شده بود که علاقه‌مند حضور در محرو مقاومت بودند. سیزده ساله بود که رس‌ما به مقاومت اسلامی لبنان ملحق شد و علیه اشغالگران صهیونیست سلاح به دست گرفت. گفته شده که شهید سید هادی نصرالله فرزند سید حسن نصرالله و علی منیف اشمر مهارت‌های دوره نگارگری خود را از سرسراد شهید حاج محمد ناظری آموخته بودند.

عملیات بزرگ شهادت‌بنابان

اول فروردین ۱۳۷۵ (۲۹شوال ۱۴۱۶ه‍.ق، ۲۰ مارس ۱۹۹۶م)، علی منیف اشمر، پس از آنکه در کنار

به مناسبت سالگرد شهادت امیر سرلشکر خلبان علی‌اکبر شیرودی

بالا شیروود غرق در خون

▀ **امیر حسین بودایی**

امام(ره) مبنی بر پیوستن سربازان از یادگان‌ها به مردم، او نیز به صف انقلاب و مردم پیوست. بعد از مدتی شیروودی به پایگاه کرمانشاه انتقال پیدا کرد و در آنجا با شهید والاقلیان احمد کشوری که از هم استانی‌هایش نیز بود آشنا شد.

بعد از پیروزی انقلاب سال ۵۷ که اوج درگیری در غلته کردستان پیش آمد به فرمان امام رضوان الله تعالی علیه به همراه شهید کشوری، شهید سهیلیان و چند تن از خلبانان دیگر وارد پایوه شدند و نقش بسیار تأثیر گذاری در آزادسازی پایوه داشت. این رشادت باعث شد مرحوم هاشمی وفتنجانی به نشانه سپاسگزاری از وی بگوید: شیروودی حق بزرگی بر این کشور دارد. سپس تیمسار سرتیپ ولی‌الله فلاحی رئیس سابق ستاد مشترک ارتش نیز علی‌اکبر را «تاجی غرب و فاتح گردنه‌ها» نامید.

همچنین شهید دکتر مصطفی جمران در خاطرات خود از شیروودی چنین یاد می‌کند: «در روزهای ابتدائی نبرد با ضد انقلابی‌ها در کردستان، شیروودی از طرف هواینورز به کمک ما آمد. به‌خاطر دارم که هنگام هجوم هلی‌کوپتر جنگنده در چنان کج می‌کرد و به صورت مایل، شیرجه می‌رفت به دل دشمن و آن‌ها را زیر رگبار گلوله می‌گرفت و مثل جنگنده فانوم مانور می‌داد و وحشتی به دل دشمن می‌انداخت.» شهید جمران در توصیفی بسیار زیبا از شیروودی به عنوان «ستاره درخشان جنگ کردستان» یاد می‌کند.

شیرمرد «شیروودی» بی‌یام و نشان نبود. خودش در سرباز کوچک اسلام می‌دانست. علی‌اکبر مرد لحظه‌های آسمانی بود. تا آنجا که به اقرار تمامی یادگان‌ها و انهدام تمامی مهمات، با همراهی دو تن از همفکرانش و دو هلی کوپتری که در اختیار داشتند در طول ۱۲ ساعت پرواز به قلب دشمن بورش برد و توانست مهمات دشمن را در هم کوپبده و خسارات سنگینی بر دشمن وارد کند.

شجاعت و رشادت این شهید بزرگوار توانست، بنی مصدر را از تصمیم اشتباهش آگاه کند. بنی صدر نیز برای حفظ ظاهر دو هفته بعد به شیروودی درجه تشویقی داد اما شیروودی آن درجه تشویقی را نپذیرفت و تنها خواسته‌اش را دیدن با امام خمینی(ره)

تصاویر حضرت امام خمینی، مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای، شهید سید عباس موسوی و شهید صلاح غن‌دور، ایاتی از قران کریم و وصیت‌نامه خویش را قرائت کرد، در حالی که لباس کماندویی میلشایی لحدی(نظامیان لبنانی مزدور اسرائیل) را بر تن کرده بود، با هم‌رزمان و فرماندهان خویش خداحافظی کرد و برای اجرای عملیات استشهادهی علیه اشغالگران صهیونیست عراق منطقه اشغالی در جنوب لبنان شد.

و بیان کارشکنی‌های بنی صدر و تعدادی از فرماندهان

و مسئولان اعلام کرد.

می‌گویند اردیبهشتی‌ها واقعا بهشتی‌اند چه ذکری در بهشت. این بار از بهشتی‌ترین بهشتیان خدا می‌نوسم: علی‌اکبر بالا شیروود.

همه ساله نزدیک اردیبهشت که می‌شود ناخوداگاه ذهنم به سوی علی‌اکبر می‌رود و یاد می‌آید که بله اردیبهشت‌ها شده و ۸ اردیبهشت سالروز شهادت عقاب تیزبین ایرانی است.

شخصاً برای این علی‌اکبر خیلی عشق و احترام قائلم، طوری که می‌توانم بدون اقرار بگویم علی‌اکبر را الگو و سرمشق زندگی خود قرار دادم. من علی‌اکبر را به حضرت علی(ع) جوان تشبیه می‌کنم. همان علی‌اکبری که یک کته جلوی دشمنم در محرابی نینوا ایستاد و شمر لعنه الله علیه از برومندی حضرت انگشت به دهان مانده بود و چشمانش از حدقه بیرون رده بود.

وقتی که از علی‌اکبر می‌نویسم، مو به تنم سیخ می‌شود و لرزی به دستم می‌افتد. برای اولی بار است که حسادت می‌کنم به این همه از خودگذشتگی. آری حسادت می‌کنم که چرا من متولد آن دوران نبودم که بتوانم ذره‌ای برای میهنم، خاک وطنم، همان یک تکه پارچه سبز، سفید، قرمز و الله وسطش کاری کنم؟ من هم دوست داشتمم مُشتی از این خاک سرخ غرق در خون را از دست آن همه دشمنم دستم در دستم هم داده نجات دهم. اما خب چه شد؟! نشد. ما شدید مایه سرافکنندگی شما شهیدان. شما جنگیدید برای امنیت و آسایش ما، ولی ما درکی از این از خودگذشتگی‌ها نداریم و حتی حرمت و تقدس خونتان را نگه نمی‌داریم، شرم داریم اسم شما را بیابوریم.

درددل یک جوان امروز

با جوان جبهه‌های دیروز

علی‌اکبر بالا شیروود با تو سخن می‌گویم؟ چرا تو چرا شهید شدی؟ چرا عقب نیامدی؟ چرا نیامدی پشت جبهه خدمت کنسی؟ آخر می‌دانی چرا این‌ها را می‌گویم؟! خسته جاتم، خسته از این همه بی‌انصافی، این همه بی‌ملاحظگی! بعد از جنگ ۸ساله به یکدفعه خیلی‌هایی که بریا رفتند برای دفاع از دین و میهن، خانه نشین شدند و کنارش یک کیسول سفید اکسپزن همراه با ماسکی به روی صورت زده‌ها هر کدامشان به اندازه درصد شیمیایی‌اش یک کیسول سفید فانوم مانور می‌داد و وحشتی به دل جانبازان شیمیایی که ناول دستانشان ساهلست که خشک و کهنه شده، چشم‌انشان سوی دیدن ندارد و سرفه‌هایی که با اسبری خاموش می‌شود. چونان که اگر سر روی سپینه‌هایشان بگذاری صدای جس خس ربه‌هایشان می‌آید. صدای جس خس‌هایی که یادگار گاز خردل می‌باشد. گوش‌هایی که هنوز صدای ریتم خمسه خمسه و دوشکا می‌شوند و تبدیل به سمفونی غیرت شده است.

نمی‌دانم چرا این طور شد و سسکه روی دیگر خودش رو به ما نشان داد؟ شما هم مدیریت بلد بودید و هم نظم و انضباط می‌انستید! شما پارتی بازی نکردید حتی برای خودتان!

تو چرا زنده نماندی بشوسی مدرکل با حقوق نجومی؟! می‌توانستی بمانی بروی به بهارستان بشوی نماینده ملت در تکتاب و شیرود! راننده شکمه می‌دادند! کجا از این بهتر!

ولسی من می‌دانم تو اهلت نبود، نه اینکه هم صحبتات شده باشی و از فکر و اندیشه‌ات بدنام، چه نروانی‌ات همه چیز را بازگو می‌کنند. نسلی بودید که امید و نامتان شد اسم خیابان‌ها و کوچه ها، بل‌ها و میدان‌ها، بوستان‌ها و ورزشگاه‌ها. در این میان قرعه نام ورزشگاه شیرودی به نام تو افتاد.

ما این همه تلاش کردیم تا به این برنام‌ریزی رسیدیم. می‌گویند: صبر کنید، این کاروان باز خواهد گشت و من باید اینها را بکنم. می‌گویند: ما شناسایی کردیم، مسیر این کاروان همین بوده و بازمی‌گردد. علی به آنها اطمینان می‌دهد که کاروان بازمی‌گردد و من عملیات را با موفقیت تمام می‌کنم.

رفیق فلیمبردارش می‌گوید: بعد از عملیات، خواب علی را دیدم. گفت: من وقتی این طرف جاده نشسته



یادی از شهید علی منیف اشمر (قمر الاستشهادیون)

افسوس، افسوس… افسوس…

برادر! من نمی‌دانم در قیوت نماز‌هایت چه دعا‌ی می‌کردی، نمی‌دانم در نجاهای شبانه‌ت چه ذکری سر می‌دادی، نمی‌دانم تصویر پدر و مادر عزیزت را

در آخرین لحظات زندگی‌ات را به یاد داشتی یا نه، اما هرچه بود یقین دارم برای پرواز و عروج ملکوتی تو تمامی فرشتگان آسمانی به استقبالت آمدند و تو را به آغوش کشیدند. و چه فصلیتی بالاتر از این؟ علی‌اکبر جان؛ ای رزمنده‌ای فرمانده، ما را هم به حضور بپذیر. شاید دل پاک و شه‌د خون گرم ضمانت ما را در پیشگاه خاندن کند که ما را هم در راه شما و دیگر شه‌دای عزیز این خطه قرار دهد.

ای برادر تو چه خوب بودی که برای ادا کردن حکم الهی مقام معظم رهبری مدظله العالی مأموم می‌شدند و به شما اقتدا کردند. کاش من هم آن زمان بودم و به تو اقتدا می‌کردم. این لذت بسیار زیبایی دنیوی خیلی شیرین و دوست داشتنی است.

خوشا به حال تنکابن و شیروودش! خوشا به حال روستای بالا شیروود و مردمش! خوشا‌به حال همسنگرات،همرزمانت وهمفکرانت! خوشا به حال آن هم‌کاینبت در داخل بالگرد که با تو بر فراز آسمان پرواز می‌کرد!

برادر! غیرت شما ضامن غفت و امنیت ما در خانه

پد‌ری شد و ما همه مثل همیشه شمرسار اشک‌های

گلگون پدر و مادر شما هستیم.

تو اولین کشته‌ت جور بعثیان نانجیب نبودی، همانانی که سر از حسین و دست از عباس جدا کردند، همانانی که از علی خروج کردند و پشت به ولی کردند، همانانی که آتش انداختند به کمه و اهل کمه.

نویسندگان تاریخ باید از تو و همراهات بنویسند، که این رشادت و مردانگی، این جان‌فشانی و دلیری شما بر جهانیان ثابت شود و بماند در تاریخ این مرز و بوم.

عظمت خلیج همیشه فارس، سربلندی البرز و زاگرس، خروش هور و کارون بر تو سلام می‌کنند و زانوسی ادب در مقابلت بر زمین می‌زنند و من و هم نسل‌های من هم سر تعظیم در مقابلت فرود می‌آوریم علی‌اکبر جان‌ها!

پُر یزدن علی‌اکبر به سوی آسمان به ما آموخت، می‌شود پرواز کرد حتی بدون پسال و پر، تنها یاد

خاستد که می‌تواند هرکسی را از فرش به عرش

برساند. علی‌اکبر جان خوشا به حالتان که شهادت

نزدبان آسمانی شدن شما بود.

کلام شهید

من علی‌اکبر شیروودی فرزند دهقان زاده شهساری هستم، من روستازاده افتخار می‌کنم که در خدمت شما هستم و این قدر هم که از من تعریف می‌کنید، می‌ترسم خودم را کم کنم واقعا لیاقتش را ندارم. من خواهش می‌کنم مرا را بزرگ نکنید، من لیاقت این همه بزرگی را ندارم، من یک سرباز ساده



پدر شهادت‌طلب علی منیف اشمر وقتی برای دیدار

پدر شهید حسن فهمیده رفت، گفته بود: پسر من علی شهادت‌طلبی را از حسین تو یاد گرفت.»

حسین فهمیده، الگوی شهیدای استشهادی

با توجه به تأکیدات پدر و برادر شهید علی منیف اشمر، می‌توان چنین تعبیر نمود که شهید حسین فهمیده الگوی عملیات استشهادهی و شه‌دای استشهادهی در عصر حاضر است.

تحول عمده در مبارزه با رژیم صهیونیستی

عملیات علی منیف اشمر موجی از تبلیغات و احساسات را از نفع حزب‌الله رقم زد و جزء معصوم شهید علی منیف اشمر به عنوان الگوی جوانان لبنان که جان خود را در راه مبارزه با اسرائیل فدا می‌کردند، در خاطر‌ها ماند.

حرکت شهادت‌طلبانه علی منیف اشمر دور جدیدی از عملیات استشهادهی حزب‌الله لبنان علیه صهیونیست‌ها را رقم زد. تا به آنجا که چهار سال بعد و در خرداد ۱۳۷۹ اسرائیل با قبول شکست از حزب‌الله لبنان، جنوب این کشور را ترک کرد.

شش سال بعد نیز در جنگ ۲۳ روزه، شکست تاریخی سختی را از جوانان حزب‌الله لبنان پذیرفت و معارشر معکوس برای نابودی‌اش را آغاز کرد.

وستنامه تاریخی و کم‌نظیر

شهید علی منیف اشمر وصیتنامه تاریخی و کم‌نظیری دارد که متن کامل آن را از نظران

می‌گردانیم:

بسم‌الله الرحمن الرحیم سلام بر مولا و سرورم سیدالشهدا، امام حسین(ع) و بردارش‌الباقرعلین(ع).

مرد رضای خداوند را به ما نشان می‌دهند و همین طور وصایای امام خمینی(قدس سره) و راهمبانی‌های ارزشمنند و بربرکت ایشان را بخوانی، یاد بگیرد و به آن عمل کند.

قبل از اینکه در جنگ شرکت کنید، همان طور که برداشتن اسلحه را ضروری می‌دانید، وضو گرفتن را لازم بدانید؛ چون دستی که با وضوست و می‌جنگد، ممکن نیست شکست بخورد.

خانواده‌های عزیزی که در نوار مرزی و تحت اشغال، همچنان مقاومت می‌کنید!

کمی بعد از نوشتن این جملات و کلمات آن‌شاه‌الله پیکرم آتش خواهد شد که اشغالگران صهیونیسم را که هر روز و هر لحظه در لذت شما سعی و تلاش می‌کنند، عکس‌های شهدا را همیشه مقابل چشمانتان قرار دهید و برای محقق شدن اهدافی که آنها به خاطرش به شهادت رسیدند، سعی و تلاش کنید و در خط آنها باقی بمانید.

وصایای حضرت امیرالمؤمنین به فرزندانش حسن و حسین(علیهم‌السلام) را که راه و روش زندگی‌مورد رضای خداوند را به ما نشان می‌دهند و همین طور وصایای امام خمینی(قدس سره) و راهمبانی‌های ارزشمنند و بربرکت ایشان را بخوانی، یاد بگیرد و به آن عمل کند.

اسلام هستند که هنوز نتوانست‌ام خودم را در حد

کمال قرار دهم، یک سرباز ساده باشم تا روزی که به شهادت برسیم و در آن روز خداوند بزرگ‌ترین درجه افتخار را به ما عنایت می‌فرماید. تا آن روز ما

سرباز ساده‌ای هستیم و بهتر است که ما را بزرگ نفرمایید تا خودمان را کم نکنیم.

سراسلشکر شهید فلاحی، رئیس سابق ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران نیز گفته است: «وقتی خبر شهادت شهید شیروودی را به حضرت امام خمینی(ره) رساندم، یک ربع به فکر فرو رفتند. حضرت امام(ره) همیشه در مورد همه شه‌دای گفت: خدا آن‌ها را باهم‌رزده ولی در مورد شیروودی گفت که او آمرزیده است.»

فرازی از وصیت‌نامه شهید بزرگوار

هنگامی که پرواز می‌کنم احساس می‌کنم همچون عاشق به سوی معشوق خود نزدیک می‌شوم و در بازگشت هرچند پروازم موفقیت‌آمیز بوده باشد، مقداری غمگین هستم چون احساس می‌کنم هنوز خالص نشده‌ام تا به سوی خداوند برگردم؛ اگر برای احیای اسلام نبوده، هرگز اسلحه به دست نمی‌گرفتم و به جبهه نمی‌رفتم، پیروزی‌های ما مدیون دست‌های غیبی خداوند است. این کشاورز زاده تنکابنی، سرباز ساده اسلام است و به هیچ یک از حزب‌ها و گروه‌ها وابسته نیست. آرزو دارم که جنگ تمام شود و به زادگاه بروم و به کار کشاورزی مشغول شوم. دیدم‌ام که تک سایه‌بازها را به حراج می‌گذارند، به خاطر مشتری کم‌شان، ولی تک سایز شهادت را مزایده‌ای می‌فروشند، هر کسی بایشان بهای بیشتری بدهد، می‌دهندش به او، بیشترین بهام، که عبارت خوبی نیست، به جایش می‌نویسم: (تعمیر دار و نداشت).

و سرانجام هشتم اردیبهشت هشت سال ۱۳۶۰

شیروودی این خلبان تیز پرواز مازنی، فرستگ‌ها



دورتر از دیسار خود در ارتفاعات منطقه (بازی دراز) نزدیک سر پل ذهاب از ناحیه پشت سر مورد اصابت گلوله‌تانک دشمن قرار گرفت و به درجه رفعت شهادت نائل آمد. پیکر مطهر علی‌اکبر پس از تشییع باشکوه در شیروید تنکابن به خاک سپرده شد. شیرودی از اولین پرنده‌های پُر پر شده آغازین جنگ بود.

پسر ربّ الشّه‌داه و الصّ‌دّیقین ایمن، شیروودی‌ها زنده‌اند و ن‌دهد می‌مانند و راه شه‌دا همچنان ادامه دارد…

خانواده عزیزم!

بدانید که اشغال و اشغالگران به‌زودی مضمحل خواهند شد و آن‌شاه‌الله پیروزی نزدیک و آزادی در راه است و سرنوشت صهیونیست‌ها و مزدوران‌شان، کشته شدن و نیستی است.

برادران و خواهران صابر در بازداشتگاه‌های اشغالگران در نوار مرزی تحت اشغال و در فلسطین اشغالی!

سلام خدا پر شماه از خدا می‌خواهم که بر شما منت گذارده و شما را آزاد گرداند و من نیز این کار کوچک را از شما نگذرنده احساسات من نسبت به شما صابرین است، به شما هدیه می‌کنم و امیدوارم که این هدیه را از من بپذیرید و آن‌شاه‌الله به‌زودی برای شما و به خاطر شکستجه‌هایی که در طول سال‌ها در شکنجه گاه‌ها و زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها متحمل شده‌اید، قیام قبولی‌تان کرد.

خواب‌های‌مان با شمامت و شما را فراموش نخواهیم کرد. شما وجدان بیدار این امت و مایه کرامت آن هستید. سلام بر شه‌دای انتفاضه اسلامی در فلسطین اشغالی.

سلام بر کودکانی که از وطن مادر مانده‌اند. سلام بر مجاهدان انتفاضه اسلامی.

سلام بر پدران و مادران شه‌دا.

سلام بر غمخیزان و سرفرازان.

همان‌ا گروه گسروه مسلمانان را می‌بینم که در مسجدالاقصی به امامت حضرت حجت منظر(عج) نماز بها داشته‌اند.

برادرانم در انتفاضه اسلامی!

باید این عمل (عملیات شهادت‌طلبانه خویش) را به شما هم هدیه کنم و آن‌شاه‌الله پیروزی نزدیک است و این وعده‌ای است که خداوند به ما داده است.

بر شمامت که بدانید دشمن صهیونیستی رو به زوال است و زمین مقدس به شما باز خواهد گشت و این وعده الهی است.

«و ما بعد از نورات در زبور داوود نوشتیم که البته بندگان نیکوکار من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد.» (سوره انبیا - ۱۰۵)

خانواده عزیزم!

از خداوند متعال برای شما صبر و شکیبایی خواستارم. در شهادت من اندوھنکین نباشید و از هیچ‌کس پذیرای تسلیت نباشید فقط تبریکات افراد را بپذیرید و به گونه‌ای برخورد کنید که روز شهادت من، روز خوشحالی و سرورم باشد. برادران کوچک‌تر و برادرزادگان کوچکم را برای ایمون راهی که من رفتم، تعلیم و آموزش دهید و به آنها یاد دهید که من برای چه چیز شهید شدم و «آخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین».

«و ما بعد از نورات در زبور داوود نوشتیم که البته بندگان نیکوکار من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد.» (سوره عنکبوت - ۶۹)

برادران عزیزم!

علی اشمر